

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

114170



دانشگاه شهید باهنر کرمان

دانشگاه شهید باهنر کرمان  
دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی  
گروه جامعه‌شناسی

پایان‌نامه تحصیلی برای تکمیل دوره کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

مطالعه تطبیقی سنت اسلامی و نظریه‌ی انتقادی با توجه ویژه به مفهوم  
عقلانیت ارتباطی

استاد راهنما:

دکتر محمد حسن مقدس جعفری

استاد مشاور:

دکتر سعید زاهد زاهدانی

مؤلف:

مهدی احمدی

شهریور ماه ۱۳۸۷

۱۳۸۸ / ۴ / ۲۱

انجمن مطالعات مدرن علمی پژوهش  
تهران

(ب)

۱۱۴۸۷۵

اداره تحصیلات تکمیلی

بسمه تعالی



این پایان نامه به عنوان یکی از شرایط احراز درجه کارشناسی ارشد به  
گروه علوم اجتماعی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهیدباهنر کرمان

تسلیم شده است و هیچ گونه مدرکی به عنوان فراغت از تحصیل دوره مزبور  
شناخته نمی شود

امضاء

نام و نام خانوادگی

مهدی احمدی

دانشجو:

دکتر محمد حسن مقدس جعفری

استاد راهنما:

دکتر سعید زاهد زاهدانی

استاد مشاور:

دکتر عبدالحمید کرباسی

دوره ۱:

دکتر محمد اکبری

دوره ۲:

دوره ۳:  
معاونت پژوهشی و تحصیلات تکمیلی یا نماینده دانشکده: دکتر احمد جمالی زاده

حق چاپ محفوظ و مخصوص به دانشگاه است

(ع)



با احترام  
اصل رزنامہ پایانی نام به دست  
معاونت پژوهشی و تحصیلات تکمیلی

## قدردانی

بدین وسیله، از زحمات آقای دکتر مقدس جعفری و آقای دکتر زاهد زاهدانی که، راهنمایی و مشاوره‌ی  
این پایان نامه را برعهده گرفتند، سپاس‌گزاری می‌کنم.

## چکیده

به نظر می‌رسد که بازاندیشی در نظریات مطرح در علوم اجتماعی می‌تواند در هرچه کارآمدتر کردن و بومی‌سازی این نظریات برای گره‌گشایی از مشکلات زندگی اجتماعی کنونی ما سودمند باشد. از جمله راه‌کارهای پیشنهادی برای بازاندیشی، گشودن راه گفتگو میان الهیات اسلامی و نظریه‌ی اجتماعی است. چنین می‌نماید که این گفتگو می‌تواند قوت و ضعف بنیادهای نظریه‌ها را تا حدود بسیاری آشکار گرداند و البته در نتیجه‌ی این فرایند، جایگاه کاراتری برای این نظریات در منظومه‌ی فرهنگ بومی فراهم آورد. در این تحقیق، نظریه‌ی انتقادی، به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌های مطرح در علوم اجتماعی برای امر مطالعه‌ی تطبیقی به‌سان نخستین گام گفتگو، انتخاب شده است. در ابتدا، خطوط کلی نظریه‌ی کنش ارتباطی یورگن هابرماس و در مرکز آن مفهوم عقلانیت ارتباطی و مفاهیم همبسته‌ی آن یعنی گفتمان و اخلاق گفتمان ترسیم گردیده است. پس از آن، با طرح مقدمه‌ای در باب فرایند عرفی‌شدن به عنوان مانعی بر سر راه گفتگوی درست میان الهیات و نظریه‌ی اجتماعی، تلاش شده است تا مقدمه‌ای بر عقلانیت و اخلاق ملازم با آن از منظر سنت اسلامی ارایه گردد.

هر چند که در نگاه نخست، دغدغه‌ها و اهتمام نظریه‌ی کنش ارتباطی، مشابهت‌هایی با دعاوی سنت اسلامی درباره‌ی وضعیت انسان در عالم و روابط او داراست، اما با تعمق می‌توان به تفاوت‌های این دو رویکرد در زمینه‌ی هستی‌شناسی، عقلانیت، شرایط رشد عقلانیت، ماهیت ارتباط و اخلاق ملازم با آن پی‌برد. در این تحقیق، تفاوت‌ها در حوزه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، عقلانیت و اخلاق ارتباط به عنوان نتیجه‌ی مطالعه، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فصل اول: مقدمه.....	۲
۱-۱. درآمد.....	۲
۲-۱. ساختار این تحقیق.....	۷
فصل دوم: روش‌شناسی.....	۱۰
۱-۲. پدیدارشناسی.....	۱۰
۲-۲. روش‌شناسی فهم منابع اسلامی.....	۱۲
۱-۲-۲. تفسیر قرآن به قرآن.....	۱۴
۲-۲-۲. رویکرد علامه طباطبایی به روایات.....	۱۸
۳-۲. روش تطبیقی.....	۲۰
فصل سوم: بنیادهای نظری.....	۲۴
۱-۳. نظریه‌ی انتقادی اولیه.....	۲۴
۱-۱-۳. مارکسیسم فلسفی.....	۲۷
۲-۱-۳. ماکس هورکهایمر: نقد اثبات‌گرایی.....	۲۸
۳-۱-۳. تئودور آدرنو: صنعت فرهنگ.....	۴۰
۴-۱-۳. والتر بنیامین.....	۴۶
۵-۱-۳. مارکوزه: نقد انسان و جامعه‌ی تک‌ساحتی.....	۴۷
۶-۱-۳. اریک فروم: روان‌شناسی اجتماعی.....	۴۹
۷-۱-۳. دیالکتیک روشنگری.....	۵۲
۸-۱-۳. نقد و ارزیابی نظریه‌ی انتقادی اولیه.....	۶۰
۲-۳. نظریه‌ی انتقادی هابرماس: «مدرنیته، پروژه‌ای ناتمام».....	۶۳

۶۹.....	۳-۲-۱. نقد اثبات‌گرایی.....
۷۵.....	۳-۲-۲. دانش و علایق شناختی.....
۸۳.....	۳-۲-۳. هرمنوتیک و روش‌شناسی علوم اجتماعی.....
۱۰۰.....	۳-۲-۴. چرخش زبانی و نظریه کنش ارتباطی.....
۱۱۲.....	۳-۲-۵. کنش ارتباطی.....
۱۳۷.....	۳-۲-۶. ارزیابی نظریه انتقادی هابرماس.....
۱۳۹.....	۳-۳. سنت اسلامی.....
۱۳۹.....	۳-۳-۱. عرفی شدن.....
۱۵۴.....	۳-۳-۲. مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در فلسفه و حکمت اسلامی.....
۱۷۵.....	۳-۳-۳. خدای انسان و عالم.....
۲۱۱.....	۳-۳-۴. عقلانیت و اصل تأویل.....
۲۳۶.....	۳-۳-۵. اصول اخلاق ارتباط.....
۲۴۵.....	فصل چهارم: یافته‌های تحقیق.....
۲۴۷.....	۴-۱. عرفی شدن.....
۲۴۹.....	۴-۲. هستی‌شناسی.....
۲۵۰.....	۴-۳. خدای انسان و عالم.....
۲۵۳.....	۴-۴. عقلانیت.....
۲۵۵.....	۴-۵. اخلاق ارتباط.....
۲۶۰.....	فصل پنجم: نتیجه‌گیری.....
۲۷۲.....	فهرست منابع.....

فصل اول

مقدمه



## ۱-۱. درآمد

میزان قابل توجهی از آثار مربوط به اندیشه‌ی اجتماعی غرب، به فارسی درآمده‌اند، اما شاید به همین میزان، درباب این آثار و اندیشه‌های منبعث از آنها تأمل و بازاندیشی صورت پذیرفته است؛ بازاندیشی در جهت بهره‌گیری از آن بخشی که حقیقتاً می‌تواند گرهی از کار ما بگشاید. به نظر می‌رسد که اکثر اندیشه‌ها و نظریه‌های مطرح در علوم انسانی به صورت عام و نظریه‌های مطرح در علوم اجتماعی به صورت خاص، جایگاه مؤثری در منظومه‌ی فرهنگی ما پیدا نکرده‌اند و به همین خاطر، سهم مؤثری در ارایی‌ی راه‌حل برای مشکلات اجتماعی و هدایت عمل سیاسی، ندارند. بدین ترتیب، می‌بایست در جهت بهره‌گیری از این اندیشه‌ها، راه چاره‌ای جست.

به نظر می‌رسد که یکی از شیوه‌های مؤثرسازی چنین علمی، این باشد که باب «گفتگو» را میان شاخه‌های مختلف علوم باز کنیم تا در ضمن و نتیجه‌ی این گفتگو، قوت و ضعف انگاره‌های هستی‌شناختی آنها، کاستی‌های روش‌شناختی و در نهایت جایگاه و کارایی این علوم در وضعیت فرهنگی ما، مشخص شود. در واقع، این گفتگو، در غرب همواره جریان داشته است؛ تأثیرات فلسفه، الهیات، سیاست و ادبیات بر علوم اجتماعی و روش‌شناسی آن، تردیدناپذیر است. درباره‌ی رابطه‌ی الهیات و نظریه‌ی اجتماعی، دعاوی مختلفی مطرح گردیده است. برخی از این نظریات در قسمت‌های آینده، به اشاره خواهد آمد. با این حال، به نظر می‌رسد که در مغرب زمین، نظریه‌ی اجتماعی، بسیاری از انگاره‌های اساسی خود را از فرهنگ مسیحی-یهودی اخذ کرده باشد. یعنی انگاره‌ها و تصورات بنیادی که متوجه انسان، خدا و عالم و رابطه‌ی متقابل این سه می‌باشد. به نظر می‌رسد که دست کم در قالب فلسفه‌ی علوم اجتماعی، بایسته است تا درباره‌ی این

آشکار ساختن و سنجش پیش فرض‌های بنیادی تلاش‌هایی صورت گیرد، تا این علوم وضعیت و جایگاه کارآمدتری را در اندیشه‌ی بومی ما پیدا کنند.

در این تحقیق، قصد بر این بوده است تا از چشم‌انداز سنت اسلامی، که اندیشه‌ها و بصیرت‌های اخلاقی-اجتماعی بی‌شماری دارد، به مطالعه‌ی یکی از مهم‌ترین جریان‌های مطرح در علوم انسانی و اجتماعی، یعنی نظریه‌ی انتقادی پیردازیم. از آن‌جا که دامنه‌ی بحث‌های هر دو حوزه، گسترده می‌باشد، لاجرم این تحقیق توجه خود را بر مقوله‌ی عقلانیت که از سنگ‌بناهای نظریه‌ی انتقادی است، معطوف نموده است. در این تحقیق، تلاش بر این بوده است تا هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و در نهایت تصور نسبت به عقلانیت، و کارکردهای آن، در هر دو چشم‌انداز مورد مقایسه و تطبیق قرار گیرد. اما باید اعتراف کرد که این تحقیق، در واقع گامی اولیه و ابتدایی در این راه است.

هدف از انجام این تحقیق، رسیدن به تقریری از عقلانیت در سنت اسلامی، با رجوع به سنت اسلامی و سنجش نظریه‌ی انتقادی متأخر بر اساس این عقلانیت بوده است. به نظر می‌رسد که چنین ارزیابی‌هایی، می‌تواند از سویی ما را نسبت به ویژگی‌ها و قوت سنت اسلامی آگاه‌تر سازد و هم ما را در استفاده و بومی‌سازی نظریه‌ی اجتماعی یاری رساند. فی‌الواقع، بدون رواج اندیشه و تأمل در سطح نظریه‌ها، نمی‌توان به استفاده از علوم انسانی امیدوار بود. هدف دیگر از انجام چنین تحقیقی (و البته چنین تحقیقاتی)، این تواند بود که سنت دینی، به جد در اندیشه‌ی اجتماعی به عنوان منبع بصیرت‌ها، به کار گرفته شود و بتواند به عنوان زیربنای نظریه‌ها ایفای نقش کند. توجه سنت اسلامی به ابعاد اجتماعی زندگی انسان، باعث گردیده تا این سنت به صورت منبع مهمی برای کسب بصیرت‌ها و دلالت‌های عملی و اخلاقی درآید. اما مسأله این است که باید به شیوه‌های صحیح، این بصیرت‌ها و دلالت‌ها آشکار شوند و به نحو مؤثری در فرایند بازاندیشی و تأمل در اندیشه، وارد گردند.

ممکن است این پرسش به وجود آید که آیا ما مجاز به کنار هم گذاشتن این دو چشم‌انداز به منظور انجام مطالعه‌ی تطبیقی هستیم؟ چرا که ظاهراً این دو چشم‌انداز، دارای خاستگاه‌ها و ویژگی‌های متفاوتی هستند. در پاسخ به این پرسش باید گفت که نظریه‌ی انتقادی به ویژه هنگامی

که درباره‌ی نقد جامعه و شیوه‌های جدید زندگی، دگرگون کردن وضعیت، ویژگی‌های آرمانی عقل و انسان، و هدایت عمل سیاسی سخن می‌گوید، ماهیت الهیاتی و رهایی‌بخشی خود را آشکار می‌سازد؛ پس احتمالاً در برخی از حوزه‌ها، می‌توان به گفتگو میان آن دو قایل بود.

از سویی به نظر می‌رسد که در حال حاضر، «جامعه‌شناسی» با این بحران روبروست که دیگر به عنوان پروژه‌ی عقلانی اجتماعی بهبوددهنده‌ی وضعیت انسان‌ها، نگرسته نمی‌شود. از اوایل قرن بیستم تاکنون، تغییرات بسیاری در ماهیت آنچه که پیش از آن، «جامعه‌شناسی» نامیده می‌شد، رخ داده است. گویی که جامعه‌شناسی تمایز خود را به صورت یک رشته‌ی مجزا و مستقل از دیگر رشته‌های علوم انسانی از دست داده باشد. جایگزینی اصطلاحات «نظریه‌ی اجتماعی» یا «نظریه‌ی فرهنگی» با «نظریه‌ی جامعه‌شناختی»، تا حدودی اشاره به این حقیقت دارد که تحلیل و تبیین ماهیت اجتماعی امور و پدیده‌ها، در حال حاضر از چشم‌اندازها و رشته‌های گوناگونی صورت می‌گیرد و صرفاً به آنچه پیش از این «جامعه‌شناسی» نامیده می‌شد، اکتفا نمی‌گردد؛ چشم‌اندازها و رشته‌هایی مانند زبان‌شناسی، هرمنوتیک، روان‌شناسی و روان‌کاوری، تاریخ، اقتصاد و اقتصاد سیاسی، فلسفه، علوم ارتباطات، نظریه‌ی ادبی، مطالعات فرهنگی و ... (Cuff & et. al., 1998: 1). نیز به نظر می‌رسد که نظریه‌ی اجتماعی نمی‌تواند نسبت به سیاست بی‌اعتنا باشد (کالینیکوس/معصومیگی، ۱۳۸۳: ۳۰-۱۵) و نتواند نسبت به دردها و مشکلات انسانی در جوامع، بی‌اعتنا بماند و رویکردی انتقادی نداشته باشد (فی/زارع، ۱۳۸۳: ۵۵-۱۲۸).

اهمیت این تفکیک، در واقع ایجاد وضعیتی است که در آن نظریه‌ی اجتماعی خود را برای پذیرش بصیرت‌ها، دستاوردها و حتی چالش‌های دیگر علوم و معارف، آماده و شنوا نگه می‌دارد. هم‌چنان که نتایج مطالعات تاریخی، اقتصادی و سیاسی و فلسفی می‌تواند باعث غنای نظریه‌ی اجتماعی گردد، بر این اساس می‌توان تصور کرد که معارف موجود در الهیات نیز بتواند باعث تنقیح نظریه‌ی اجتماعی گردد. بر این اساس، نظریه‌ی اجتماعی، انگاره‌های بنیادی خود درباره‌ی سرشت انسان، جایگاه و امکانات او در عالم و فرجام او، را به نحوی در معرض بازاندیشی قرار می‌دهد؛ هم‌چنان که دستاوردهای دیگر شاخه‌های علوم انسانی می‌توانند در تنقیح انگاره‌های نظریه‌ی اجتماعی مؤثر باشند.

توجه به موقعیت و نسبت الهیات مسیحی با نظریه‌ی اجتماعی در غرب، می‌تواند در جهت فهم این گونه مطالعات تطبیقی، راه‌گشا باشد. به نظر می‌رسد یافتن مثال‌هایی که نشان دهد، الهیات یهودی و مسیحی، چگونه پیش‌زمینه یا افق‌هایی را برای برخی از انواع نظریه‌ی اجتماعی فراهم آورده‌اند، دشوار نباشد. به اعتقاد برخی، حتی مارکس که دین را هم‌چون منبعی برای ایدئولوژی می‌دانست، فی‌الواقع تصویر آرمان‌شهری یهودی مبنی بر پادشاهی خداوند در این جهان، باعث جان بخشیدن به تصور او از جامعه‌ی عادلانه گردید (Miranda, 1974: 229-49 cited in Browning, 2007: 70). نظریه‌ی ماکس وبر مبنی بر اینکه چگونه پروتستانتیسم، باعث شکل‌گیری یک اخلاق اقتصادی برای جوامع غربی گردیده است، صرفاً یک توصیف بی‌طرفانه از این ماجرا نیست، بلکه شاید بتوان آن را به ارجی که وبر برای میراث پروتستانی خویش قایل بود مربوط دانست (Browning, 2007: 71).

با توجه به بسیاری از نظریه‌های معاصر در نظریه‌ی اجتماعی، به سختی می‌توان مدعی شد که نظریه‌ی اجتماعی هیچ ارتباط ریشه‌ای با الهیات مسیحی و یهودی ندارد. به اعتقاد پیتر برگر، نظریه‌ی اجتماعی رسماً، بیشتر در کار نسبی کردن دعاوی ادیان بوده است (اگر تماماً آنها را از ریشه قطع نکند!)؛ اما با این حال، به صورت ضمنی، می‌توان درخشش اندیشه‌ی استعلایی را نظریه‌های اجتماعی گوناگون مشاهده نمود (Berger, 1969: 61-94 cited in Browning, 2007: 70). از سویی به اعتقاد هابرماس، علوم اجتماعی فی‌الواقع مسایل الهیاتی را به صورت گفتمان‌های اخلاقی عرفی، ترجمه می‌کنند (Harrington, 2006: 44)؛ در حالی که کارل لویت و میلیبانک، مدعی‌اند که علوم اجتماعی، همان الهیات عرفی شده می‌باشد (ibid).

در این تحقیق قصد بر این نبوده است که ادعا شود، در سنت اسلامی، یک نظریه‌ی اجتماعی رقیب برای نظریه‌ی انتقادی وجود دارد، بلکه عمدتاً تلاش بر سنجش‌گری به منظور آشکار شدن برخی از وجوه نظریه‌ی انتقادی، که در نگاه نخست از دید پنهان می‌ماند، بوده است؛ از آن‌جا که نظریه‌ی انتقادی دارای بعد هنجاری و توصیه‌ای نیز هست، مفید فایده است اگر تحلیل کنیم که این توصیه بر اساس چه هستی‌شناسی از انسان صورت گرفته است. در نهایت، شاید ما بر

اساس چنین تحقیقاتی، بتوانیم به صورت مؤثرتری از آنچه از غرب وارد شده است و سرمایه‌ی دینی و فرهنگی موجود، در جهت فهم و حل مشکلات سیاسی و اجتماعی خود استفاده کنیم. در این تحقیق با استفاده از روش‌هایی چند که در فصل مربوط به روش‌شناسی مورد بحث قرار خواهد گرفت، ابتدا تلاش شده است تا به فهم چشم‌انداز سنت اسلامی و نظریه‌ی انتقادی نزدیک شویم. پس از آن، عناصر متناظر در هر دو چشم‌انداز، با توجه به مقوله‌ی تطبیق، مورد بحث قرار گرفته است. در رویکرد تطبیقی، ابتدا عناصر تقریباً متناظر در هر دو سنت استخراج می‌شود و پس از آن، به سنجش و مقایسه مبادرت می‌گردد. در واقع در این تحقیق قصد این نبوده است تا تماماً بر شباهت‌ها تأکید کنیم، بلکه بر اساس مطالعه‌ی تطبیقی، به این نتیجه نیز می‌رسیم که این دو چشم‌انداز دارای افتراق بسیاری در زمینه‌های هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و عملی هستند.

هابرماس در در جلد دوم کتاب نظریه‌ی کنش ارتباطی، بر اساس خوانشی از نظریات دورکهایم در جامعه‌شناسی دین، بر این باور بود که انگاره‌ها و ادراک‌های انسان‌ها از امر مقدس، تدریجاً در ضمن فرایندهای عقلانی‌شدن اجتماعی، تکامل پیدا می‌کنند و در کسوت نظام‌های عرفی‌شده‌ی گفتگویی برای بحث‌های اخلاقی، ظاهر می‌گردند (Habermas, 1987). هابرماس در مراحل بعدی کار خویش (Habermas, 1992)، تا حدودی و نه تماماً از این نظر فاصله گرفت و همدلی بیشتری با منابع اندیشه‌ی الهیاتی نشان داد. هابرماس در این مرحله از اندیشه‌ی خویش، معتقد شد که تحلیل عقلانی، وام بسیاری به اندیشه‌ی الهیاتی [، عمدتاً مسیحیت] دارد (Harrington, 2007: 543-4). هرچند هابرماس تلاش دارد تا از منابع اندیشه‌ی دینی به منظور تقویت نظریه‌ی انتقادی بهره جوید و خرد نباید نسبت به دین بی‌اعتنا باشد، اما همچنان، به گونه‌ای عرفی‌شده، به دین می‌نگرد و معتقد است که خرد می‌بایست فاصله‌ی خود را با چشم‌انداز دینی حفظ کند (هابرماس/امامی، ۱۳۸۴: ۱۴۱). بر این اساس، به نظر می‌رسد که انجام چنین مطالعات تطبیقی، کاملاً به جا و لازم باشد.

## ۱-۲. ساختار این تحقیق

در این تحقیق، ابتدا ملاحظات روش‌شناختی لازم برای مطالعه‌ی تطبیقی، در فصل روش‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است. در فصل سوم که مربوط به بنیادهای نظری می‌باشد، ابتدا تاریخچه‌ای از نظریه‌ی انتقادی اولیه، آورده شده است. این فصل، مقدماتی را برای ورود به نظریه‌ی انتقادی نسل بعد فراهم می‌آورد. در قالب بخش‌های مختلف، روایت مختصری از نظریه‌ی انتقادی هابرماس به عنوان نماینده‌ی اصلی نسل دوم نظریه‌پردازان انتقادی، مطرح گردیده است. عمده‌ی توجه در این قسمت، معطوف به ارایه‌ی یک صورت‌بندی از مفهوم عقلانیت ارتباطی و لوازم و دلالت‌های آن بوده است. بخش مربوط به نظریات هابرماس، با ارایه‌ی یک ارزیابی و طرح انتقاداتی چند، به پایان می‌رسد.

در قسمت‌های نهایی فصل سوم، که به سنت اسلامی اختصاص دارد، ابتدا بحثی در عرفی‌شدن به عنوان یکی از مقدمات ضروری برای این مطالعه، مورد بحث قرار گرفته است. بحث عرفی‌شدن، عمدتاً از چشم‌انداز جامعه‌شناسی دین مطرح شده است. پس از آن مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در فلسفه و حکمت اسلامی مطرح شده است. در این بخش تصور فلاسفه‌ی اسلامی نسبت به عقل و وجود به اختصار و بدون وارد شدن به بحث‌های برهانی، ارایه شده است. عمده نتیجه‌ی این بخش، مربوط به اصل اصالت وجود می‌باشد که در بخش‌های بعد به عنوان شاهده‌ی برای ادعاهای مطرح شده، مورد استفاده قرار گرفته است. بخش بعد به بحثی در هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در سنت اسلامی اختصاص دارد. در این بخش، بر اساس آیات قرآن و احادیث، روایت مختصری از این مقوله ارایه گردیده است. در بخش‌های نهایی عقلانیت و اصل تأویل و اصول اخلاق ارتباطی، که می‌توان به عنوان نتیجه‌ی این هستی‌شناسی و انسان‌شناسی بدان‌ها نگریست، روایتی از عقلانیت و اخلاق ارتباطی از چشم‌انداز اسلامی، صورت‌بندی شده است.

در فصل چهارم، یافته‌های این تحقیق در قالب مقایسه و تطبیق ارائه شده است که در آن، مطالب معادل در هر دو چشم‌انداز مقایسه شده است. نتایج این بهره‌های تطبیقی، در فصل آخر، یعنی نتیجه‌گیری، در قالب جداولی گردآوری شده است.

فصل دوم

# روش شناسی



در این تحقیق، به اقتضای زمینه و نیاز، روش‌هایی چند به کار گرفته شده است. در قسمت نخست این تحقیق، که مربوط به شناخت و ارزیابی نظریه‌ی انتقادی است، از روش «پدیدارشناسی» بهره گرفته شده است؛ انگیزه‌ی اصلی از به کارگیری این روش، دستیابی به فهمی همدلانه از نظریه‌ی انتقادی می‌باشد. برای فهم سنت اسلامی، عمدتاً روش «قرآن به قرآن» مورد توجه بوده است. در نهایت، یافته‌ها به شیوه‌ای تطبیقی، مورد مقایسه قرار گرفته است. در بخش‌های زیر، ویژگی‌های هر کدام از این روش‌ها، با جزئیات بیشتری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

## ۲-۱. پدیدارشناسی

روش مورد استفاده در قسمت نخست این تحقیق، عمدتاً برگرفته از اصول روش‌شناختی مکتب پدیدارشناسی بوده است. پدیدارشناسی که منبث از کارهای ادmond هوسرل می‌باشد، در پی آن است تا از مرحله‌ی شناخت عینیات و ظواهر در گذشته و به فهم هستی ماهوی پدیده‌ها نایل آید. پدیدارشناسی می‌کوشد، ثابت کند که شناخت از معنا تشکیل شده است و به همین جهت نمی‌توان آن را به آسانی مورد تردید قرار داد. وظیفه‌ی اصلی پدیدارشناسی رسیدن به گوهر اصلی و ذات اشیاء است و از منظر پدیدارشناسی، شناخت جهان عینی و تفکیک آن از پدیده‌های ذهنی، تشخیص دو گونه هستی نیست، بلکه تشخیص معناست؛ دیگر فاعل شناخت در یک سو و جهان در سوی دیگر قرار نداد، بلکه همه‌ی اشیاء و پدیده‌ها در محضر وجدان آدمی حضوری بلاواسطه پیدا می‌کنند (ضمیران، ۱۳۸۰: ۵-۸۴). برخی از ویژگی‌های این روش از این قرار است:

توصیفی بودن: پدیدارشناسی برخلاف «تبیین»، بیشتر در پی «توصیف» است. در پدیدارشناسی، با «تعلیق» هرگونه فرضیه و نظریات پیشینی تا آنجا که امکان‌پذیر است، تلاش می‌شود تا پدیده‌ی مورد نظر در ناب‌ترین صورت پدیداری، توصیف گردد.

غیرتجربی بودن: خصوصیت مهم دیگر پدیدارشناسی، رویکرد غیرتجربی آن است. توصیف پدیدارشناسانه، چون ناظر به ماهیت اشیاء و پدیده‌هاست، لذا مستلزم استفاده از روش‌های غیرتجربی مانند «شهود» و «تأمل» است. روش شهودی پدیدارشناختی، توصیف مستقیم پدیدارها بر حسب ماهیت آنهاست (آلن/خرم‌شاهی، ۱۳۷۵). بدیهی است که شهود، در اینجا، به معنای حضور بی‌واسطه‌ی پدیدار در وجدان فاعل شناسا است (ورنو و.../مهدوی، ۱۳۷۲: ۴-۴۳).

تعلیق‌های پدیدارشناسانه: در پدیدارشناسی به منظور دستیابی به توصیفی ناب از ماهیت پدیداری اشیاء و پدیده‌ها، چندین تعلیق صورت می‌گیرد. دو تعلیق اصلی که آثار روش‌شناختی مهمی نیز دارد، تعلیق «دانشته‌های پیشینی» و تعلیق «هستی‌شناختی» واقعیت است. هوسرل تعلیق دانشته‌ها را از آن حیث لازم می‌داند که معتقد است شناخت و «ایستار طبیعی» انسان، آغشته و آمیخته به انواع مفاهیم، ارزش‌ها، جهت‌گیری‌های فرهنگی و پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌هاست. لذا برای کسب شناختی پدیداری لازم است، به یک «تقلیل‌گرایی پدیدارشناختی» دست بزنیم (همان: ۹-۵۸، ۴-۳۳). البته هم‌چنان که در بخش مربوط به «هرمنوتیک» (بخش ۳.۲) خواهیم دید، چنین تعلیقی تماماً امکان‌پذیر نیست؛ به عبارتی یک محقق، نمی‌تواند تماماً از پیش‌فرض‌ها و پیش‌انگاره‌های خویش تهی گردد، بلکه براساس پیش‌فرض‌های خود با متن به «گفتگو» می‌پردازد. با این حال، مهم‌ترین کاربست این ویژگی در تلاش این مطالعه برای آرایه‌ی خوانشی همدلانه از اندیشه‌های اصحاب نظریه‌ی انتقادی بوده است.

همدلی: همدلی در پدیدارشناسی، بی‌شبهت به آنچه که وبر برای فهم معنای کنش فاعلان اجتماعی پیشنهاد می‌کند، نیست. پدیدارشناسان، برخلاف رویکرد شی‌انگاران‌هی دورکیم، تلاش می‌کنند تا از طریق همدلی و مشارکت بین‌الذهانی با پدیده‌ی مورد مطالعه‌ی خویش ارتباط هرچه نزدیک‌تری برقرار کنند.

اگرچه گفته شد که پدیدارشناسی در وهله‌ی نخست توصیفی است، این بدان معنا نمی‌تواند باشد که پدیدارشناسی صرفاً به نحوی خام آنچه را به آگاهی عرضه می‌شود وصف می‌کند. نکته‌ای که در این باره باید بدان اشاره داشت این است که پدیدارشناسی توصیفی عمیق عرضه می‌کند تا اگر بتوان چنین گفت، توجه ما را به ویژگی‌هایی جلب کند که معمولاً به آن‌ها توجه نمی‌کنیم و موانعی را از میان بردارد که بر سر راه نگرستن ما قرار می‌گیرند و آنچه را ذاتی است، به نمایش درآورد و نه آنچه را که عرضی است و روابط درونی متقابلی را نشان دهد که ما را به نظری کاملاً متفاوت با نظری برساند که در هنگام مجرد نگرستن به امری پدیداری بدان می‌رسیم (مک‌کواری/حنایی‌کاشانی، ۱۳۷۷: ۷-۱۶).

## ۲-۲. روش‌شناسی فهم منابع اسلامی

عمده‌ی منابعی که اساس سنت اسلامی شیعی را تشکیل می‌دهند، قرآن و سیره‌ی پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) می‌باشد. فی‌الواقع سنت اسلامی مجموعه‌ی متونی است که برای فهم و بهره‌گیری از آنها، نیازمند شناخت مقدمات و روش‌هایی هستیم. شناخت مقدماتی از این سنخ که چه ساختار اولیه‌ای در قرآن قابل مشاهده است و چگونه می‌بایست با قرآن مواجه گردید؟ از لحاظ محتوایی، سیره به چه صورت روایت گردیده است؟ چه ارتباطی میان قرآن و سیره وجود دارد؟ و ... هم‌چنین اینکه چه روش‌هایی در زمینه‌ی فهم متن قرآن و سیره دارای اعتبار است؟ قصد ما این نیست که همه‌ی این مسایل را در اینجا مورد بحث قرار دهیم. آنچه بیش از همه بر آن تأکید خواهیم داشت، شیوه‌ای است که در این تحقیق، به صورت عمده برای فهم سنت اسلامی مورد توجه بوده است. پیش از آنکه صریحاً روش مورد استفاده در این تحقیق مطرح گردد، ذکر مقدماتی چند، ضروری می‌نماید.

به نظر می‌رسد که در مواجهه با هر متن، پدیده و نشانه(آیه)ای، دستیابی به فهم و به تبع آن نیل به «معنا» همچون رهنمونی برای استعلا، خواستی اصیل و مطلوب باشد. آنچه که در وهله‌ی نخست ضرورت و فوریت دارد، نه وجود روش، که دارا بودن «دغدغه» یا «نیاز» به فهم است.

یعنی پیشتر از آنکه ما چه شیوه‌ای را برای فهم پدیده‌ها و نشانه‌ها در زندگی به کار می‌بریم، فی‌الواقع نیاز به فهم سوق‌دهنده‌ی ماست. در نتیجه‌ی این وضعیت به دنبال روش مناسب برمی‌آییم و آن را به کار می‌بریم؛ البته ممکن است در این بین، بسیاری از پدیده‌ها را هم به دست فراموشی بسپریم و خود را محروم کنیم. به طور خلاصه می‌توان مدعی شد که آنچه ما را در وصول به حقیقت «متن» (به معنای گسترده‌ی آن)، رهنمون می‌شود، صرفاً روش مورد استفاده نیست، بلکه این است که نیاز ما چیست؟ این که به دنبال چه هستیم، جهت‌دهنده به فرایند فهم و تفسیر است:

طالب هرچیز ای یار رشید جز همان چیزی که می‌جوید ندید

از سویی نیازهای انسانی را می‌توان شامل دردها، کمبودها، نقصان‌ها، رنج‌ها و کاستی‌ها دانست. بهتر آن است که ما به دنبال درمان دردی، جبران کردن کمبود و نقصانی و حتی دگرگون کردن وضعیت زندگی، به امر فهم و کاربرد نتیجه و میوه‌ی آن، اهتمام داشته باشیم. در گام بعد، ضرورت روش، به مثابه‌ی یاری‌کننده به فرایند فهم مضبوط و کارا، احساس می‌شود. این ضرورت روش‌شناختی، از سویی به نیاز ما مرتبط است و از سویی به مقتضیات و قواعد متن. به عبارتی ما از سر نیاز به سراغ متن می‌رویم تا چاره و درمانی برای مسایل و مشکلات زندگی (اعم از فردی و اجتماعی) بیابیم، ولیکن می‌بایست به قواعدی که مقتضی دستیابی به فهم صحیح و سره است نیز پای‌بند باشیم.

قرآن به عنوان مهم‌ترین منبع سنت اسلامی، دارای مراتب و وجوه مختلفی است که هر کدام از این وجوه، دارای اهمیت و جایگاه خاصی است؛ زبان قرآن که عربی مبین است؛ ظاهر کلام که برای هر شنونده‌ای با اندک آشنایی، حکایت از اعجاز بیانی دارد تا معانی ژرف و قصص عبرت‌آموز. چنین گستره‌ای اقتضات خاصی ایجاد می‌کند که می‌بایست در نیل به روش صحیح برای تفسیر قرآن لحاظ گردند.

در کنار قرآن، سیره‌ی معصومین(ع)، در قالب احادیث و روایات فراوانی، به ما رسیده است. از آنجا که منابع هر دسته از این روایات و احادیث، از حیث صحت و سقم و قوت و ضعف، متفاوت است، علوم و روش‌هایی برای تشخیص سند و سلسله‌ی راویان، در قالب علوم حدیث، مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته برخی از علما مانند مرحوم علامه طباطبایی، از حیث معنایی و